

آثار و نتایج رسیدگی نخستین دعاوی طاری در دادگاه تجدیدنظر

عباس داریوش*

چکیده

طبق یکی از اصول حاکم بر قانون آیین دادرسی مدنی، دعوی فقط در حدی که در مرحله نخستین رسیدگی شده می تواند در تجدیدنظر مطرح شود، لیکن این اصل گاهی به تجویز مقنن، مخدوش می شود. قاعده معروف «منع ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر» موجب می شود دادرسان دادگاه تجدیدنظر نتواند از موضوع رسیدگی و حکم نخستین قدم فراتر گذارد. همچنین قاعده «منع دخالت اشخاصی غیر از طرفین دعوی نخستین در مرحله تجدیدنظر» نیز گاهی بنا به مصالح و فواید دخالت اشخاص ثالث در مرحله بالاتر ممکن است مخدوش شود. طرح برخی دعاوی طاری از جمله ورود ثالث و جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر و تجویز رسیدگی ابتدایی به آن از سوی مقنن، بنا به برخی مزایا، مصالح، فلسفه و اهدافی که قانونگذار در نظر داشته، موجب شده به نحو استثنائی از قواعد فوق عدول شود. آثاری از جمله طرح برخی طواری دادرسی به تبع دعوی بدوی طاری مطرح شده در مرحله تجدیدنظر؛ مانند درخواست تأمین خواسته و درخواست دادرسی فوری از دادگاه تجدیدنظر و رسیدگی ابتدایی این دادگاه به دعوی اعسار در دعوی مدنظر و همچنین تجمیع و تأثیر متقابلی که دعوی اصلی و بدوی مطروحه بر یکدیگر در رسیدگی توأمان به آن ها وجود دارد و نتایج آن، می تواند موجب توجه تجویز مقنن در رسیدگی ابتدایی دادگاه تجدیدنظر باشد.

واژگان کلیدی

دعوی ابتدایی، دعاوی طاری، مرحله تجدیدنظر، طواری دادرسی

* - کارشناس ارشد حقوق خصوصی، معاون قضایی دادگستری کل استان خراسان جنوبی و مستشار دادگاه. رایانامه:

۱- طرح برخی طواری دادرسی در مرحله تجدیدنظر

رسیدگی نخستین دادگاه تجدیدنظر به برخی دعاوی طاری، به صورت ماهیتی و بنابه تجویز قانونگذار، موجب می‌شود که برخی طواری دادرسی و آیین‌های ویژه رسیدگی به موضوعاتی که جنبه ماهوی ندارد نیز در این مرجع قابلیت رسیدگی داشته باشد. علت و مبنای رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به این گونه امور دو وجه دارد:

یکی اینکه دعوی تجدیدنظرخواهی مطرح است و به تبع آن، دادگاه تجدیدنظر صالح در رسیدگی به این گونه طواری دادرسی می‌باشد؛ همانند آنجا که تجدیدنظرخواه در پی تجدیدنظرخواهی در مرجع تجدیدنظر، درخواست تأمین خواسته یا دادرسی فوری می‌کند.

دیگر اینکه باتوجه به مطرح بودن دعوی اصلی، دعاوی طاری همانند جلب و ورود ثالث در این مرحله به عنوان دعاوی ابتدایی مطرح هستند و به تبع این دعاوی، طواری مزبور نیز مطرح می‌گردند؛ مانند آنجا که وارد ثالث در مرحله تجدیدنظر درخواست تأمین خواسته یا دادرسی فوری کند. با این وصف، بعید نیست که باتوجه به تعداد دعاوی اصلی و طاری مطرح شده در این مرحله و از سوی اشخاصی که در این مرحله، به هر یک از عناوین مزبور، دخالت دارند، طواری دادرسی پدیدار و مطرح شوند.

در این جستار در مقام بیان تمامی موضوعات نیستیم و تنها به قسمتی از این طواری که بارزتر و مبتلا به تر هستند و احياناً دادگاه‌های تجدیدنظر نیز در رسیدگی به آنها اختلاف رویه دارند، پرداخته می‌شود. طواری دیگری مانند ایرادات، رد دادرسی و... نیز می‌توانند در این مرحله واقع شوند که به علت جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

۱-۱- درخواست تأمین خواسته از دادگاه تجدیدنظر

در اینجا به این پرسش پاسخ می‌دهیم که صدور قرار تأمین خواسته از سوی دادگاه تجدیدنظر در چه مواردی و به چه نحو امکان‌پذیر است؟

همان‌گونه که در ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده، ممکن است درخواست تأمین پیش از تقدیم دادخواست اصلی یا ضمن آن و یا در جریان دادرسی تا پیش از صدور حکم قطعی مطرح گردد. پس در مرحله تجدیدنظر، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر به درخواست تأمین خواسته، از زمان ارجاع پرونده به آن مرجع شروع می‌شود. بنابراین، چند حالت متصور است:

حالت اول: رأی نخستین و قابل تجدیدنظر صادر شود و قبل از تقدیم دادخواست تجدیدنظر، درخواست تأمین خواسته صورت بگیرد. در این حالت، دادگاه بدوی صادرکننده رأی، صالح به رسیدگی می‌باشد (مهاجری، ۱۳۸۷: ۵۷).

حالت دوم: رأی نخستین و قابل تجدیدنظر صادر و هم‌زمان با تقدیم دادخواست تجدیدنظر و یا در

زمان تبادل لوایح، دادخواست تأمین خواسته صورت بگیرد. در این حالت، اختلاف نظر در مورد دادگاه صالح در رسیدگی به درخواست تأمین خواسته مطروحه وجود دارد. البته بدیهی است بعد از صدور حکم غیرقطعی نیز چنین می تواند باشد اگر درخواست تأمین خواسته مطرح شود. تا زمانی که حکم بدوی قطعی نشده، اختیار خواهان محفوظ است. نظریه اکثر قضات در این خصوص، این است که مرجع صالح دادگاه بدوی است؛ زیرا تأمین خواسته حالت فوریت دارد و از سوی دیگر، قاضی هنوز فارغ از رسیدگی نیست و رأی صادر شده قطعیت نیافته است. اما اندکی معتقدند که دادگاه صالح، دادگاه تجدیدنظر است. البته اینان بین موردی که حکم به نفع خواهان در مرجع بدوی صادر شده و جایی که حکم به رد دعوی یا بی‌حقی صادر شده است، تفاوت می‌نهند و در مورد اول دادگاه بدوی و در مورد دوم دادگاه تجدیدنظر را صالح به رسیدگی می‌دانند (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۱۴۰). اداره حقوقی نیز در نظریه‌ای، با تأیید نظر اخیر، اعلام نموده که در حالت مزبور رسیدگی به درخواست تأمین خواسته با دادگاه تجدیدنظر است (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶: ۱۸۳).

اما به نظر نگارنده با توجه به دو ماده ۱۰۸ و ۱۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی، و نیز به دلیل فوریت رسیدگی به درخواست تأمین خواسته و جلوگیری از تضییع حق احتمالی متقاضی، و با توجه به عدم صدور رأی قطعی و عدم فراغ دادرس دادگاه بدوی، و نیز شروع صلاحیت و مأموریت دادگاه تجدیدنظر پس از ارجاع پرونده به آن مرجع، دادگاه بدوی، صالح به رسیدگی می‌باشد.

حالت سوم: حکم صادر شده، تجدیدنظرخواهی شده و در مرحله تجدیدنظر و در جریان رسیدگی به تجدیدنظرخواهی، رسیدگی به درخواست تأمین خواسته تا زمانی که حکم قطعی صادر نشده است، بر عهده دادگاه تجدیدنظر است؛ زیرا از ماده ۱۱۱ قانون که در مقام تعیین صلاحیت برای مرجع بدوی است، استنباط می‌شود که در مرحله تجدیدنظر رسیدگی به درخواست تأمین با همین مرجع می‌باشد. از سویی، در ماده ۱۱۶ قانون، قرار صادر شده را قابل اعتراض در مرجع صدور قرار دانسته و در صورت طرح پرونده در مرجع تجدیدنظر، دادگاه بدوی جلسه‌ای جهت رسیدگی به اعتراض نخواهد داشت. افزون بر این، رسیدگی به تبعات دعوا، با مرجعی است که به اصل موضوع رسیدگی می‌کند. البته نظر مخالف نیز وجود دارد که در این مرحله نیز مرجع بدوی را صالح می‌داند.

حالت چهارم: در مرحله تجدیدنظر اشخاص ثالث از جمله، وارد ثالث هم‌زمان با طرح ادعا در این مرحله درخواست تأمین نمایند که چون در اینجا مرجع صالح به رسیدگی به دعاوی طاری مطروحه همراه با تجدیدنظرخواهی، دادگاه تجدیدنظر است، مرجع رسیدگی به درخواست تأمین خواسته نیز همین مرجع می‌باشد.

۲-۱- درخواست صدور دستور موقت (دادرسی فوری) از دادگاه تجدیدنظر

در حالتی که دادگاه تجدیدنظر در دعاوی‌ای که می‌تواند ابتدائاً رسیدگی نماید، مواجه با درخواست

دستور موقت شود، - مثلاً چنانچه وارد ثالث در مرحله تجدیدنظر چنین درخواستی را مطرح کند - بدیهی است که دادگاه تجدیدنظر که به اصل موضوع رسیدگی می‌کند صالح به رسیدگی است. اکنون سؤال اینجاست که اگر دادگاه تجدیدنظر در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی نخستین، رسیدگی نموده باشد و درخواست دستور موقت مطرح گردد، آیا این مرجع می‌تواند درخواست دستور موقت صادر نماید؟ اگرچه در بادی امر شاید به نظر برسد که مقررات مواد ۳۱۱ تا ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به مرحله نخستین است، باید آن را «وارد مورد اغلب» دانست. نیز باتوجه به نبودن منبع قانونی، و نیز اطلاق ماده ۳۱۰ قانون باید درخواست موقت و صدور آن را از دادگاه تجدیدنظر مجاز دانست (شمس، ۱۳۸۶: ۳۸۸). از سوی دیگر، در مواد مربوطه (۳۱۰ تا ۳۲۵) نه تنها ممنوعیتی برای این مرجع وجود ندارد و مواد مذکور کلی و مطلق‌اند، بلکه علاوه بر آن، مقررات حاکم بر نحوه رسیدگی تجدیدنظرخواهی و دادگاه تجدیدنظر به گونه‌ای است که نه تنها امکان رسیدگی به دستور موقت در این مرجع نفی نمی‌گردد، بلکه از برخی مواد آن می‌توان وجود مجوز را استنباط نمود. ماده ۳۵۶ این قانون، مقررات حاکم بر دادرسی بدوی را در مرحله تجدیدنظر نیز جاری می‌داند (فلاح، ۱۳۸۹: ۲۰۱) لذا از ظاهر ماده ۳۱۱ استنباط می‌شود که اگر پرونده در مرجع تجدیدنظر در حال رسیدگی است، درخواست دستور موقت نیز در همان مرجع قابل طرح است (زراعت، ۱۳۸۴: ۱۰۲۲).

البته نظریه مخالف نیز مبنی بر ممنوعیت طرح موضوع در دادگاه تجدیدنظر وجود دارد. طبق این نظر، علاوه بر ممنوعیت رسیدگی در مرحله بالاتر قبل از مرحله بدوی؛ موضوع ماده ۷ قانون آیین دادرسی؛ و علاوه بر اینکه در مقررات سابق آیین دادرسی مدنی، ماده ۷۸۶ آن قانون پیش‌بینی کرده بود که دستور موقت قابل اعتراض نیست، لیکن اگر از دادگاه نخستین صادر شده باشد و در مدت مقرر برای سایر قرارها قابل پژوهش است، و این مستند در قانون جدید نیست که از ماده مزبور صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در صدور دستور موقت برداشت می‌گردید، ولی در حال حاضر موضوع مسکوت مانده است. باتوجه به اینکه مبحث دادرسی فوری قبل از مبحث تجدیدنظر در قانون آیین دادرسی آمده است و در مبحث تجدیدنظر به دادرسی فوری اشاره نشده است و نیز در ماده ۳۱۸ قانون مزبور، آمده است که پس از صدور دستور موقت در صورتی که از قبل اقامه دعوی نشده باشد، درخواست‌کننده ظرف بیست روز از تاریخ صدور دستور موقت به منظور اثبات دعوی خود به دادگاه صالح مراجعه و دادخواست خود را تقدیم نماید، منظور از دادگاه صالح، دادگاه بدوی است؛ زیرا به دادگاه تجدیدنظر نمی‌توان از ابتداء دادخواست داد. به علاوه، در ماده ۳۵۲ قانون مذکور، دستور موقت، ضمن تجدیدنظرخواهی از اصل دعوی، قابل اعتراض است، لذا برای حفظ قابل اعتراض بودن آن، دادگاه بدوی باید آن را صادر کند. بنابراین، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند دستور موقت صادر نماید (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸: ۷۳۳).

به نظر نگارنده، علاوه بر اطلاق کلمه دادگاه در ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی که شامل دادگاه بدوی و تجدیدنظر می‌شود و عدم ممنوعیت پذیرش موضوع در مرجع تجدیدنظر، با توجه به رسیدگی شکلی و ماهوی این دادگاه و توجهاً به مفاد ماده ۳۵۶ همان قانون از باب رعایت مقررات بدوی در مرحله تجدیدنظر و اینکه در قانون در خصوص دستور موقت در مرحله تجدیدنظر ترتیب دیگری مقرر نگردیده است و ازسویی تقدم و تأخر مباحث آیین دادرسی مدنی نمی‌تواند دلیلی بر جواز یا عدم جواز صدور دستور موقت در مرحله تجدیدنظر باشد و ماده ۳۱۸ آن قانون نیز مربوط به زمانی است که دستور موقت قبل از اقامه دعوی صادر شود و شامل مواردی که دعوی در جریان رسیدگی است نمی‌شود، و در مواردی که دعوا در مرحله تجدیدنظر است، دیگر این موضع مطرح نیست که خواهان ظرف چه مدت در مورد اصل دعوی دادخواست بدهد. ماده ۳۲۵ قانون هم در مواردی است که در مرحله بدوی دستور موقت صادر شود و چنانچه در مرحله تجدیدنظر چنین اقدامی صورت بگیرد، دستور موقت صادره مزبور قطعی است، لذا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند اقدام به صدور دستور موقت و دادرسی فوری نماید.

کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضاییه نیز با اعلام اینکه: «اگرچه مواد ۳۱۱ و ۳۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به صلاحیت محاکم بدوی است، اما نمی‌توان از آن نفی صلاحیت محاکم تجدیدنظر را در صدور دستور موقت استنباط نمود و اطلاق ماده ۳۱۰ مفهوم وسیع ماده ۳۵۶ قانون اجازه این امر را به این دادگاه صادر نموده» صدور دستور موقت از سوی دادگاه تجدیدنظر را جایز دانسته است (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷: ۸). همچنین، در همین موضوع، اختلاف نظر دیگر در مورد تأیید دستور موقت از سوی رئیس حوزه قضایی است که جایی که دادگاه تجدیدنظر مبادرت به صدور دستور موقت می‌نماید، آیا تأیید مزبور نیاز است و اگر نیاز است رئیس حوزه قضایی چه کسی است؟ برخی تأیید مزبور را از سوی رئیس حوزه قضایی ضروری و شخص مزبور را نیز رئیس دادگستری مرکز استان اعلام نموده‌اند. برخی نیز بر عدم نیاز به تأیید دستور موقت از سوی مقام قضایی دیگر اظهار نظر نموده‌اند. برخی نیز به لزوم تأیید دستور موقت از سوی دادگاه تجدیدنظر توسط رئیس کل دادگستری استان نظر داده‌اند. به نظر می‌رسد، همان‌گونه که کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضاییه نظر داده است (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷: ۲۵) در صورتی که دستور موقت از ناحیه محاکم تجدیدنظر با توجه به اطلاق ماده ۳۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی صادر گردد، اجرای آن نیازی به موافقت مقام قضایی دیگر - مثلاً رئیس محاکم تجدیدنظر استان - ندارد؛ زیرا علی‌الاصول آرای صادره از محاکم تجدیدنظر قطعی است و انگهی تبصره یک ماده ۳۲۵ قانون، خاص محاکم بدوی و مشعر به تأیید رئیس حوزه قضایی است و نمی‌توان از مفاد آن وحدت ملاک استخراج نمود و در مورد محاکم تجدیدنظر تسری داد.

به هر حال، علی‌رغم اینکه قواعد پیشگفته و مطالب این بحث، دلالت بر اجازه دادگاه تجدیدنظر در صدور دستور موقت دارد، مناسب است که قانونگذار صراحتاً این موضوع را در مقررات مربوطه آیین دادرسی مدنی قید نماید.

۳-۱- رسیدگی به دعوی اعسار از هزینه دادرسی در دادگاه تجدیدنظر

به‌تصریح ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی «رسیدگی به دعوی اعسار به‌طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوی اصلی را دارد یا ابتدائاً به آن رسیدگی نموده است». ظاهر ماده مزبور حاکی است که دعوی اعسار از هزینه دادرسی به‌طور کلی با دادگاه بدوی می‌باشد و از این ماده مسئولیت مطلق دادگاه بدوی به رسیدگی به دعوی اعسار از هزینه دادرسی به‌دست می‌آید (مهجری، ۱۳۸۷: ۱۲۵) مقنن سپس در ماده ۵۰۵ همین قانون، مقرر نموده: «ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی ضمن درخواست نخستین یا تجدیدنظر یا فرجام مطرح خواهد شد. طرح این ادعا به موجب درخواست جداگانه نیز ممکن است. اظهارنظر در مورد اعسار از هزینه تجدیدنظر خواهی و یا فرجام‌خواهی با دادگاهی می‌باشد که رأی مورد درخواست تجدیدنظر و یا فرجام را صادر نموده است.»

به‌نظر می‌رسد حکم مقرر در ماده ۲۴ قانون در مورد دادخواست فرجام با حکم مقرر در ذیل ماده ۵۰۵ قانون در تعارض است؛ زیرا عبارت به‌طور کلی در ماده ۲۴ دلالت دارد که اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجامی باید در دادگاه بدوی رسیدگی شود، در حالی که ذیل ماده ۵۰۵ حاکی است که اگر فرجام‌خواهی از رأی دادگاه تجدیدنظر باشد، رسیدگی به ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجامی با دادگاه تجدیدنظر خواهد بود، نه دادگاه بدوی (مهجری، ۱۳۸۷: ۳۸۰). لذا در امور مدنی اظهار نظر در مورد اعسار از هزینه تجدیدنظر خواهی و یا فرجام‌خواهی با دادگاهی است که رأی مورد درخواست تجدیدنظر و یا فرجام را صادر کرده. بنابراین، اگر دادگاه تجدیدنظر حکم بر محکومیت صادر کرده باشد و از آن رأی فرجام‌خواهی شده و یا در شعب تشخیص درخواست رسیدگی شده باشد، رسیدگی به ادعای اعسار در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است که رأی قطعی را صادر کرده (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶: ۸۴۱). پس معلوم می‌شود که دادگاه تجدیدنظر نیز در مواقعی می‌تواند به ادعای اعسار از هزینه دادرسی رسیدگی نماید و ماهیتاً نسبت به آن رأی صادر نماید؛ از جمله مقنن بنا به حکم خاصی که در ماده ۵۰۵ قانون مقرر نموده، چنانچه فرجام خواسته، رأی دادگاه تجدیدنظر باشد، رسیدگی به ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجام با دادگاه تجدیدنظر می‌باشد.

این وضعیت و همین حکم خاص نسبت به اعسار از هزینه دادرسی دعوی‌ای که ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر مطرح می‌شود نیز ساری و جاری است. لذا در دعوی اعسار از هزینه دادرسی جلب و ورود

ثالث که در مرحله تجدیدنظر به صورت ابتدایی مطرح می‌شود، دادگاه تجدیدنظر بایستی نسبت به آن اظهارنظر نماید و نمی‌توان با حکم کلی ماده ۲۴ قانون، رسیدگی به اعسار از هزینه دادرسی این دعوای را به دادگاه بدوی محول و واگذار نمود. بنابراین، هرچند در قانون آیین دادرسی مدنی مقنن صراحتاً تکلیف این موضوع را مشخص ننموده و نیاز است که به نحو خاص این موضوع پیش‌بینی شود، می‌توان این موضوع را قاعده‌ای پذیرفت که باتوجه به حکم مقرر در ماده ۵۰۵ قانون، در دعوای‌ای که دادگاه تجدیدنظر به صورت ابتدایی، صالح به رسیدگی به آن می‌باشد، مرجع رسیدگی به اعسار از پرداخت هزینه دادرسی این دعوای، همان دادگاه تجدیدنظر باشد.

به‌هرحال، هرچند عقیده مخالف نیز در مورد مرجع صالح برای رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی دعوای طاری ابتدایی مطرح شده در تجدیدنظر مبنی بر اینکه در این‌گونه دعوای نیز رسیدگی به ادعای اعسار با دادگاه نخستین می‌باشد وجود دارد، همان‌گونه که بیان شد در این موارد، رسیدگی به اعسار با دادگاه تجدیدنظر خواهد بود؛ زیرا اولاً حتی اگر به موضوع ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی توجه کنیم معلوم می‌شود که مقنن از دادگاهی که رسیدگی نخستین به دعوی و دادگاهی که ابتدا به موضوع رسیدگی می‌کند، نام برده است و دعوای موردنظر در این تحقیق نیز دعوای ابتدایی و بدوی می‌باشند که بنابه تجویز مقنن در مرحله تجدیدنظر لیکن به نحو ابتدایی قرار است رسیدگی شود.

ثانیاً اگر بپذیریم که در این دعوای اعسار از هزینه دادرسی بایستی در مرحله بدوی رسیدگی شود و از آنجاکه حسب رأی وحدت رویه شماره ۶۶۲-۸۲/۷/۲۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، که بیان داشته «رأی اعسار قابلیت تجدیدنظرخواهی دارد»، لازم می‌آید که دعوی اعسار مزبور در مرحله بدوی و تجدیدنظر رسیدگی شود حال آنکه دعوی اصلی مثلاً ورود یا جلب ثالث به صورت یک مرحله‌ای باشد و این منطقی و موافق اصول نمی‌باشد. ثالثاً چون دادخواست دعوای موردنظر مستقیماً به دادگاه تجدیدنظر تقدیم می‌شود و حتی اگر هم در برخی موارد مانند وارد ثالث یا جلب ثالث همزمان با دادخواست تجدیدنظرخواهی تقدیم دادگاه بدوی شود، از سوی دادگاه بدوی در ماهیت امر اقدامی متصور نیست، لذا اعسار از هزینه دادرسی این گونه دعوای هم که به دادگاه تجدیدنظر تقدیم می‌شود، مستلزم رسیدگی توسط همان دادگاه است و نمی‌توان تصور نمود که دادگاه تجدیدنظر رسیدگی به اصل دعوی تجدیدنظرخواهی و دعوای ابتدایی مطروحه را متوقف به رسیدگی به اعسار در دادگاه بدوی نماید.

۲- جمعیت دعوای اصلی تجدیدنظرخواهی و دعوای طاری بدوی

اگرچه یکی از اصول دادرسی، استقلال دعوای متعدد میان اشخاص واحد می‌باشد و حقوق دانان آن را ضامن حفظ حقوق اصحاب دعوی دانسته‌اند (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۳۲۰) و از طرفی به نظر

می‌رسد، بین استقلال دعاوی و اصل احتراز از صدور احکام متعارض، به‌ظاهر تزامم وجود دارد، بدون شک رعایت به‌موقع هر دو جهت دادرسی عادلانه ضروری است.

۲-۱- مبنای تجمیع دعاوی

بررسی ماهیت راهکارهایی که قانونگذار در قالب قواعد رسیدگی‌های توأمان به دعاوی مرتبط پیش‌بینی نموده، به دادرس کمک خواهد کرد تا با شناخت درست و صحیح موارد رسیدگی‌های توأمان از یک‌طرف، اصل استقلال دعاوی را رعایت کند و از سوی دیگر، با انجام رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط، یک دادرسی عادلانه را تضمین کند (باقری، ۱۳۸۹: ۲۷). همان‌گونه که گفته شده فواید و مزایای ادغام دعاوی طاری با اصلی به‌حدی است که تجمیع این دعاوی در جهت پرهیز از صدور احکام متعارض و متناقض به‌عنوان یکی از اصول کلی دادرسی فراملی پذیرفته شده است (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶: ۱۰۶). این پذیرش و تجویز رسیدگی هم‌زمان به دعاوی متعدد میان طرفین، قاعده‌ای را به‌وجود آورده که حسب آن بایستی تمام موضوعات مورد اختلاف طرفین دعوی به صورت کامل و نهایی و در یک‌جا حل و فصل شده و از هر گونه تعدد و انشعابی که دعاوی حقوقی متعدد راجع به رابطه حقوقی واحد را از یکدیگر جدا می‌کند، اجتناب شود و حتی اگر در این رابطه، افراد دیگری نسبت به همین موضوع، ادعاهایی داشته باشند به آن‌ها نیز توأمان رسیدگی شود. البته ماهیت دعاوی مرتبط، تأسیس مستقل از دعاوی طاری در نظام حقوقی ایران می‌باشد؛ بدین معنا که قواعد دعاوی مرتبط بر قواعد دعاوی طاری حاکم بوده و دایره شمول آن را توسعه می‌دهد، لیکن مبنای هر دو که جلوگیری از صدور آرای معارض، اتلاف وقت و هزینه طرفین و مراجع رسیدگی و آنچه سابقاً بیان شد و ارتباط مؤثر آن‌ها بر دعاوی اصلی می‌باشد بین آن‌ها پیوند برقرار می‌کند.

قانونگذار با مقرر ساختن رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط در یک دادگاه بر فرض طرح دعاوی مختلف الاطراف به طور موازی توجه نموده است و خود را فارغ از موارد توارد دعاوی دانسته و تحت عنوان ورود و جلب شخص ثالث تکلیف مواردی را بیان کرده که دعوی توسط اطراف اصلی یا اطراف نخستین (یا حتی تجدیدنظر) مطرح شده و در جریان دادرسی به دلیل ربط دخالت شخص ثالث با دعاوی مطرح‌شده، پای او را به آن دعوی باز کند (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۳).

از سویی، هرچند شرط رعایت صلاحیت در آیین دادرسی مدنی برای رسیدگی توأمان، شرط وجود صلاحیت ذاتی است و عدول از صلاحیت محلی دادگاه در دعاوی طاری امری طبیعی است، لیکن در تجمیع دعاوی مرتبط مقنن در مواردی استثنایی حتی از صلاحیت ذاتی عدول نموده و در خصوص طرح بدوی دعاوی در مرجع و مرحله تجدیدنظر به‌علت مصلحت و فلسفه و فایده بزرگ‌تر، صلاحیت را زیرپا گذاشته و حکم بر تجویز رسیدگی برخی از دعاوی به‌صورت ابتدایی و در مرحله تجدیدنظر صادر نموده است.

۲-۲- موارد تجمیع دعاوی

موارد چندگان‌های را که مقنن تجمیع دعاوی مرتبط در دادگاه واحد را تجویز نموده می‌توان در چند دسته در قانون آیین دادرسی مدنی مشاهده نمود:

۱- در رابطه با لزوم طرح دعاوی مرتبط از ابتداء با یک دادخواست و بالنتیجه رسیدگی به آن در یک دادگاه می‌توان از ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی استفاده و به آن استناد نمود. طبق مفهوم مخالف قسمت اول این ماده، دعاوی متعدد را که منشأ و مبنای آن‌ها یکی است، به لحاظ ارتباطی که با هم دارند، می‌توان به موجب یک دادخواست و در یک دادگاه رسیدگی نمود. حتی اگر منشأ و مبنای دعاوی نیز یکی نباشد به شرط آنکه دعاوی مذکور به نحوی به هم مرتبط بوده که دادگاه بتواند به تمام آن‌ها در ضمن یک دادرسی رسیدگی نماید، طبق قسمت دوم این ماده، می‌توان در ضمن یک دادرسی و با یک دادخواست و در یک دادگاه رسیدگی شود (کریمی، ۱۳۷۷، ص. ۸۶). مقنن در ماده ۱۰۳ قانون نیز تکلیف دادگاه را در رسیدگی به دعاوی مرتبط تعیین نموده است که در این ماده نیز رعایت قاعده تجمیع در مراجعی است که از یک صنف، نوع، و درجه هستند (باقری، ۱۳۸۹: ۸۷).

۲- در رابطه با دعاوی طاری، ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته که چنانچه این دعاوی نیز با دعاوی اصلی ناشی از یک منشأ و یا در ارتباط کامل باشد، بایستی در یک دادگاه و به نحو تجمیعی رسیدگی شود.

۳- در رابطه با تعدادی از دعاوی طاری و همچنین تعدادی دیگر از دعاوی، مقنن به نحو استثنایی تجویز رسیدگی به آن‌ها را به صورت ابتدایی در مرحله تجدیدنظر صادر نموده است که شرح آن گذشت. در این موارد با وجود شرایطی که بایستی موجود باشد، دادگاه تجدیدنظر بایستی توأمان با دعاوی اصلی که تجدیدنظرخواهی است به این دعاوی نیز رسیدگی نماید. پذیرش این گونه دعاوی در حالی است که اکثراً نه تنها در جریان رسیدگی به دعاوی اصلی مطرح می‌شود، بلکه طرح آن‌ها اتفاقی بوده و معمولاً تصمیم‌گیری نسبت به دعاوی تجدیدنظرخواهی منوط به روشن شدن نتیجه دعاوی مزبور می‌باشد. لذا علی‌القاعده بایستی در رأی واحد تکلیف آن‌ها مشخص شود. اثری که این موضوع دارد، این است که هر چند توأمان نمودن دعاوی موجب نمی‌شود که هر یک از دعاوی استقلال خود را از دست بدهند، لیکن چنانچه مخالفت رأی با قانون نتیجه توأمان نمودن دعاوی مزبور باشد، مرجع شکایت از رأی (در صورت قابلیت اعتراض) حسب مورد نسبت به فسخ یا نقض رأی مزبور اقدام خواهد نمود (شمس، ۱۳۸۶: ۵۵). از طرفی، توأمان و تجمیع نکردن دعاوی‌ای که با شرایط قانونی در مرجع تجدیدنظر و با تجویز مقنن مطرح شده است و عدم صدور رأی واحد نسبت به هر دو دعوی و تفکیک نمودن آن‌ها بدون استدلال و توجه قانونی و منطقی از سوی مرجع تجدیدنظر تخلف انتظامی محسوب می‌شود، همان گونه که دادگاه انتظامی قضاات در حکم شماره ۳۵ و ۳۴-۱۶/۳/۱۳۷۵ بیان

داشته: «...درست است که قاضی محکمه به موجب ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۰۳ کنونی) مکلف به رسیدگی توأم نگردیده است و این امر ظاهراً اختیاری است اما با توجه به قسمت اخیر این ماده اختیار مذکور به طور دلخواه نیست» (کریمزاده، ۱۳۸۷: ۲۲۷)

سؤالی که مطرح است، این است که آیا صدور حکم در دعوی مورد نظر (اصلی و تبعی یا طاری) با هم ملازمه دارند یا خیر؟ در قوانین ما نص خاصی در این مورد وجود ندارد، اما با استفاده از قواعد کلی دعوی مرتبط، می توان گفت از آنجاکه هدف از رسیدگی توأم به دعوی مرتبط مشخص کردن تکلیف این گونه دعوی ضمنی یک دادرسی است و مرجع رسیدگی ختم دادرسی را در این گونه پرونده ها اعلام می کند، در واقع، خاتمه دادرسی در تمامی دعوی مرتبط را اعلام کرده است و مکلف است در تمام آن ها مبادرت به انشاء رأی نماید. بنابراین، مرجع رسیدگی، ضمن یک رأی تکلیف دعوی متعدد را به طور مجزا مشخص می کند. البته گاهی ممکن است دعوی طاری در مرجع بدوی مطرح بوده، لیکن دادگاه بدوی از آن غافل شده و تنها نسبت به دعوی اصلی اظهار نظر ماهوی کرده و با همین وضعیت پرونده در دادگاه تجدیدنظر با تجدیدنظر خواهی در مورد اصل موضوع مطرح شده باشد. در اینجا نیز حتی عده ای عقیده دارند که بهتر است دادگاه تجدیدنظر هر دو دعوی تجدیدنظر و طاری اظهار نظر نشده را تعیین تکلیف کند و به آن توأمان رسیدگی نماید (طیبی، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

پس در فرضی که موضوع تفکیک دعوی طاری و اصلی مطرح است باید دادگاه استدلال کند، هر چند دعوی مطروحه از جانب ثالث دارای ارتباط با دعوی اصلی است و از این جهت طاری تلقی می گردد، ولی بنا به اجازه حاصله از این ماده دعوی ورود ثالث از دعوی اصلی تفکیک می گردد. البته اشکال در این است که وضعیت مزبور در مرحله بدوی ممکن است بدون هیچ گونه تعارض و ایرادی فراهم شود، لیکن پیش بینی این وضعیت در مرحله تجدیدنظر کمی مشکل بوده و به لحاظ ممنوعیت های قانونی دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی بدوی، تفکیک دعوی مورد نظر عقیده درستی به نظر نمی رسد. گرچه عملاً رویه دادگاه های تجدیدنظر در صورت وجود چنین روزه ای برای تفکیک، پرونده مورد نظر را جهت رسیدگی ابتدایی به دادگاه بدوی ارسالی نمایند. البته از این تفکیک دعوی همان گونه که گفته شده تا حد امکان، باید خودداری کرد؛ زیرا باعث تحمیل زحمات و هزینه هایی می شود؛ مانند هزینه تفکیک پرونده، تشکیل پرونده های متعدد و صرف وقت دفتر جهت امر تفکیک، و همچنین افزایش پرونده های وارد شده به دادگاه (تقی زاده، ۱۳۸۳: ۱۹).

نتیجه اینکه مرحله تجدیدنظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می باشد و این مرحله نیز باید در ظرف زمانی متعارف انجام گیرد و به منظور دادرسی عادلانه باید به مقررات مربوط به تجمیع دعوی و طرح دعوی مرتبط در دادگاه تجدیدنظر همانند دادگاه بدوی عمل نمود. دادگاه تجدیدنظر نمی تواند این مقررات را نادیده گیرد و به هر عنوان از رسیدگی به

دعای‌ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است، سرباز زند و اظهارنظر ننماید.

۳- تأثیر دعوی اصلی تجدیدنظر و دعوی بدوی طاری مطروحه بر یکدیگر

طرح بدوی دعوی در مرحله تجدیدنظر و رسیدگی توأمان دو دعوی با یکدیگر، طبعاً اثراتی بر همدیگر دارند. برخی از این تأثیرات در ضمن مباحث مطروحه در هر دعوا و در مطالب سابق بیان شد. البته این تأثیر در جایی است که بیش از یک دعوا مطرح باشد؛ یعنی جایی که علاوه بر دعوی اصلی تجدیدنظرخواهی، دعوایی تحت عنوان ورود یا جلب طاری مطرح شده باشد. بدیهی است، به دلیل ارتباط و یا وحدت منشأ و یا تأثیری که دعوی اصلی تجدیدنظر و دعوی ابتدایی مطرح شده بر هم دارند، طواری این دعوی بر یکدیگر آثار متقابلی دارند که مهم‌ترین آن‌ها را به‌اجمال بررسی می‌کنیم.

۳-۱- از حیث هزینه دادرسی

هرچند برخی دعوی طاری به‌صورت ابتدایی و بدوی در دادگاه تجدیدنظر مطرح می‌شود، این به معنای تکلیف خواهان و تقدیم‌کننده دادخواست این دعوی به پرداخت هزینه دادرسی براساس مرحله بدوی نمی‌باشد، بلکه به‌طورکلی در دعوی‌ای هم که در مرحله تجدیدنظر به‌صورت ابتدایی مطرح می‌شود، خواهان مکلف خواهد بود با توجه به نوع خواسته و میزان آن و نوع دعوی مطروحه و براساس مرحله تجدیدنظر اقدام به پرداخت هزینه دادرسی نماید.

بنابراین، در اینجا تجدیدنظر بودن و مرحله عالی بودن بر دعوی بدوی تأثیر گذاشته و هزینه دادرسی دعوایی که قاعداً به‌لحاظ طرح بدوی آن بایستی وفق مقررات کمتر پرداخت می‌شد، به اندازه دعوی اصلی که در تجدیدنظر مطرح است پرداخت شود. پس اگر برای مثال، در دعوی ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر، وارد ثالث مستقلاً حقی نسبت به خواسته بدوی داشته باشد و فرضاً خواسته اولیه مبلغ پنجاه میلیون ریال که خواهان بدوی مبلغ نهصد و پنجاه هزار ریال هزینه دادرسی پرداخت نموده در این مرحله، وارد ثالث بایستی مبلغ یک میلیون و پانصد هزار ریال یعنی به مأخذ سه‌درصد و بیش از آنچه خواهان بدوی پرداخت کرده، بپردازد.

۳-۲- از جهت تأثیر حکم اعسار از هزینه دادرسی در یکی از دعوی

گاهی حکم اعساری که نسبت به یک دعوی صادر می‌شود، محصور به آن دعوی نشده و دعوی دیگر را نیز در برمی‌گیرد. دو شرط وحدت خواننده در تمام دعوی و وحدت زمان اقامه دعوی را در این مورد حاکم دانسته‌اند. (متین‌دفتری، ۱۳۸۱: ۳۳۹) هرچند در قانون آیین دادرسی مدنی سابق، دادخواست اعسار از هزینه مرحله تجدیدنظر یا فرجامی بایستی جداگانه اقامه می‌شد، در قانون آیین دادرسی مدنی این دادخواست می‌تواند ضمن دادخواست تجدیدنظر یا فرجام هم تقدیم شود و یا به‌صورت جداگانه مطرح گردد (سماواتی، ۱۳۸۸: ۷۷). در ماده ۵۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی، مقنن

معافیت از هزینه دادرسی برای هر دعوی را منحصر به همان دعوی دانسته است و چنانچه دعاوی متعدد باشند خواهان را مکلف نموده که برای هر دعوی به طور جداگانه، دعوی اعسار مطرح کند و لیکن اگر نسبت به یک دعوی حکم بر اعسار صادر شود، این حکم نسبت به تمام مراحل مربوط به همان دعوی را معتبر دانسته است. گفته شده که این ماده ناظر به مواردی است که دعاوی متعدد در دادخواست‌های متعدد در یک شعبه یا شعب مختلف مطرح باشد، لیکن چنانچه دعاوی متعدد در یک دادخواست مطرح و ضمن دادخواست، تقاضای اعسار نیز شده باشد، صدور یک حکم اعسار که ناظر بر همه دعاوی مطروحه در دادخواست باشد، خواهان را از پرداخت هزینه دادرسی تمام دعاوی مطروحه در دادخواست معاف خواهد کرد (مهجری، ۱۳۸۷: ۳۹۵).

در مورد طرح دعوی طاری در مرحله تجدیدنظر و تأثیر حکم اعسار در یکی از دعاوی، اتفاق نظر وجود ندارد. برخی معتقدند که دعوی طاری مطروحه در تجدیدنظر دعوایی جدید و جدا از دعوی اصلی (تجدیدنظر خواهی) می‌باشد و معافیت از اعسار صادره در دعوی اصلی، فقط برای طرفین همان دعوی است ولی در دعوی طاری مطرح شده اخیر، شخص جدید وارد دعوی شده و لذا شامل ماده ۵۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی نمی‌شود و از حکم اعسار قبل نمی‌تواند استفاده کند (مهجری، ۱۳۸۷: ۳۹۶) لیکن به نظر می‌رسد چون دعوی طاری مطرح شده در مرحله تجدیدنظر، راجع به همان دعواست طبق ماده ۵۰۸ قانون مذکور می‌تواند از معافیت حکم اعسار قبل استفاده کند. نظریه کمیسیون آیین دادرسی مدنی قوه قضائیه نیز مؤید همین نظر است. کمیسیون اظهار نظر نموده که: «باتوجه به اینکه خواهان در دعوی اصلی از اعسار از هزینه دادرسی استفاده کرده است با صدور حکم اعسار نامبرده، به نظر می‌رسد که در طواری دادرسی اصلی از جمله دعوی طاری جلب ثالث نیز می‌تواند به استناد همان حکم از پرداخت هزینه دادرسی معاف شود» (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶: ۵۳۳).

شاید در تأیید و تقویت این نظر بتوان به ماده ۵۰۹ قانون نیز تمسک جست؛ زیرا در این ماده مقنن حکم اعساری را که در دعاوی متعددی که خواهان اقامه نموده و نسبت به یکی از آن‌ها به نفع وی صادر شده است، به شرط هم‌زمانی طرح دعاوی متعدد مزبور نسبت به مابقی دعاوی نیز مؤثر دانسته است. بنابراین، تأثیری که حکم اعسار و قبول معافیت خواهان یکی از دعاوی اصلی یا طاری مطروحه در موضوع مورد نظر نسبت به دیگر خواسته‌ها و دعاوی خصوصاً در زمانی که شرط هم‌زمانی طرح آن‌ها وجود داشته باشد، ملموس می‌باشد. همان‌گونه که عده‌ای عقیده دارند حکم این ماده اعم است از اینکه مدعی اعسار دعوای خود را در یک دادخواست مطرح کند یا چند دادخواست، در یک دادگاه مطرح شده باشد یا در چند دادگاه دعاوی اصلی باشد یا طاری (زراعت، ۱۳۸۴: ۱۴۱۳) هر چند ظاهر ماده آن است که دعوای متعدد طرح شده در یک پرونده را بیان کند لیکن در رویه

قضایی از این ظاهر عدول و در دعاوی طاری و اصلی مطرح شده خصوصاً در زمانی که توأمان اقامه شود، حکم ماده جاری می‌شود.

۳-۳- زوال دعوی و دادرسی

از نظر حقوق دانان، طرق زوال دعوا را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد: صدور حکم، زوال حق اصلی و زوال دعوا به طور ارادی (شمس، ۱۳۸۶: ۲۲۹) هرچند طبیعی‌ترین طریق زوال دعوا صدور حکم قطعی است، ممکن است دعوا به طرق دیگری نیز چه ارادی و چه غیرارادی (فوت صاحب حق در مواردی که قائم به شخص است) و چه از طریق صرف نظر مدعی از تعقیب دعوا (ماده ۱۰۷ قانون) انجام شود (باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۷) در مورد زوال حق اصلی مشخصاً زوال آن موجب زوال دعوا هم می‌شود، لیکن سؤال این است که آیا زوال یکی از دعاوی به این سبب با زوال دعاوی دیگر ملازمه دارد یا خیر؟

پاسخ به این سؤال قدری متفاوت است؛ چه از یک سو زوال حق گاهی ارادی است و با صرف نظر نمودن صاحب حق حاصل می‌گردد و گاهی قهری و با فوت صاحب حق یا جمع شدن عنوان داین و مدیون در یک نفر به دست می‌آید. از دیگر سو، گاه حقوق موجد دعوا متعلق به شخص واحد است و گاه متعلق به اشخاص متعدد. هرگاه زوال دعوا به سبب صرف نظر ارادی صاحب حق به دست آید و صاحب حق نیز واحد باشد، اگر از هر کدام از حقوق خود صرف نظر کند، دعوی ناشی از آن فراهم می‌گردد و این امر ملازمه با سایر دعاوی ایشان ندارد. همچنین هرگاه حق موجد دعوا متعلق به اشخاص متعدد باشد و آن‌ها از حق خود صرف نظر کنند، این امر فقط موجب زوال دعاوی آن‌ها شده و ملازمه با سایر دعاوی مرتبط ندارد. اما چنانچه حق موجد دعوا مشخص باشد و با فوت صاحب آن منتفی شود، و دعوی مرتبط طوری باشد که با زوال دعوی اصلی به سبب مذکور موضوع آن منتفی شود، زوال دعوی اصلی موجب زوال دعوی مرتبط می‌شود؛ مانند اینکه دعوی تجدیدنظرخواهی (اصلی) عدم تعلق شناسنامه بوده و دعوی ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر، اثبات نسب.

در مورد زوال ارادی دعوا، موضوع ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی نیز که سه طریق را پیش‌بینی کرده، در مورد اثر آن در دعاوی مرتبط و مطرح شده دیگری، نصی وجود ندارد. برخی پیوند دعوی اصلی با دعوی طاری مطرح شده را به نحوی می‌دانند که سرنوشت آن دو با یکدیگر را پیوسته می‌سازد، لیکن معتقدند، این همبستگی تا جایی است که رسیدگی با هم و هم‌زمان این دو دعوا اقتضا کند و در واقع استقلال دو دعوا فقط در صورتی نادیده گرفته می‌شود که پرهیز از صدور آرای معارض آن را الزامی می‌کند (غمامی، ۱۳۸۳: ۲۴۲)

برخی نیز استرداد دادخواست یا دعوا را فی نفسه بر دعوی دیگری مؤثر نمی‌دانند و آن را موجب زوال دعوی دیگر نمی‌دانند. همچنین است در سایر موارد که دادخواست ابطال یا دعوا با قرار رد

روبه‌رو می‌شود (دعوی اصلی یا طاری) یا دعوی زایل می‌شود (شمس، ۱۳۸۶: ۴۵) رویه قضایی نیز نظر واحدی را در پیش نگرفته است. دیوان عالی کشور در رأی شماره ۵۳۴-۱۳۷۱/۸/۲۷ بیان داشته: «قطع نظر از اینکه دعوی ورود ثالث در زمره دعوی طاری است و با وصف استرداد دادخواست از جانب خواهان دعوی اصلی و صدور قرار ابطال دادخواست در دعوی اصلی و منتفی شدن رسیدگی به دعوی اصلی ادامه رسیدگی به دعوی ورود ثالث و جاهت قانونی نداشته و رسیدگی به این دعوا هم منتفی می‌شود» (زراعت، ۱۳۸۴: ۴۹۵) بدیهی است این نظریه اگرچه در مورد ورود ثالث تبعی می‌تواند صحیح باشد، نسبت به ورود ثالث اصلی که وارد خود مستقلاً ادعایی جداگانه و علی‌حده دارد نمی‌تواند موجه باشد.

به‌طور کلی، در دعاوی اصلی و بدوی مزبور زوال دعوی یا دادرسی اصلی، فی‌نفسه اثری بر دعوی بدوی ندارد و این دعوی مستقلاً مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، به‌جز در دعوی ورود ثالث تبعی و جلب ثالث تبعی. در دعاوی دیگر مطروحه، علاوه بر اینکه این دعاوی از این حیث تابع دعاوی اصلی (تجدید نظر خواهی) نمی‌باشد؛ عدم رسیدگی به هر دعوی که اقامه شده است مستلزم وجود نص قانونی است که در این مورد به‌نظر نمی‌رسد. لیکن همان‌طور که اشاره شد، این استدلال بیشتر در دعاوی و مداخله ثالث اصلی جاری است؛ زیرا دعاوی مداخله ثالث اصلی با ادعای نفعی مستقل مطرح می‌شود و طبعاً زوال دعوی اصلی تأثیری بر رسیدگی به دعوی طاری نخواهد داشت. حتی می‌توان گفت مهم‌ترین تفاوت وارد و جالب ثالث اصلی با طاری نیز همین است که ثالث اصلی مستقل از اطراف اصلی دعوی و حتی در مقابل آن‌هاست در حالی که دعوی ثالث فرعی تابع سرنوشت دعوی طرف مورد حمایت اوست و با استرداد یا رد دعوی مورد حمایت شخص ثالث، دعوی ثالث نیز از میان می‌رود (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۶).

وضعیت در دعاوی مداخله ثالث تبعی عکس این موضوع است. زوال دعوی اصلی موجب از بین رفتن دعوی ثالث تبعی می‌گردد؛ زیرا با از بین رفتن دعوی اصلی (تجدید نظر خواهی) و تبعی بودن دعوی ثالث، اساساً امکان رسیدگی به دعوی ثالث وجود ندارد (مقصودپور، ۱۳۸۹: ۷۱). البته احد از حقوقدانان و دادرسی‌دانان، حتی در ورود ثالث اصلی هم استرداد و زوال دعوی و دادرسی را موجب از بین رفتن دعوی ورود میدانند. ایشان معتقد است، صرف نظر از اینکه دعوی وارد ثالث اصلی هم یک دعوی تبعی است که در هر حال به تبع دعوی اصلی مطرح است وارد ثالث در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل است و لازمه فرض قائل بودن حق برای وارد وجود یک دعوی اصلی بوده که وارد ثالث خود را در آن دعوی مطروحه بین طرفین ذی‌نفع بداند. چنانچه به هر دلیلی موجبات رسیدگی به دعوی اصلی منتفی گردد، عملاً دعوی وجود نخواهد داشت تا وارد ثالث برای خود مستقلاً وجود حقی را تصور نماید. لذا در هر صورت، چنانچه موجبات رسیدگی به دعوی

اصلی از بین برود امکان رسیدگی به دعاوی وارد ثالث و تبعی وجود ندارد (مهجری، ۱۳۸۷: ۱۱۴). نتیجه اینکه زوال دعاوی اصلی تأثیری بر دعاوی طاری مطروحه در دادگاه تجدیدنظر ندارد و این مرجع مکلف به ادامه رسیدگی است، لیکن در موارد استثنایی چنین تأثیری وجود دارد. این تأثیر البته در همه موارد یکسان نیست. در مواردی که بقای حق موضوع دعاوی ثالث، منوط به بقای حق موضوع دعاوی اصلی است، زوال حق موضوع دعاوی اخیر موجب زوال حق موضوع دعاوی ثالث و در نهایت زوال دعاوی ثالث خواهد شد. لذا هرچند بین حقوق دانان و رویه قضایی در مورد حدود پیوند دعاوی طاری و اصلی و اثر زوال آن بر یکدیگر اختلاف وجود دارد (محمدی و محمدزاده، ۱۳۸۸: ۳۷۹) به نظر می‌رسد، نظرات کسانی که معتقدند زوال دعاوی مرتبط بر یکدیگر بی‌تأثیر است با مبانی حقوق ما و قوانین موضوعه مطابقت و مناسبت بیشتری داشته و قابل دفاع‌تر باشد؛ زیرا طرح دعوی، عمل حقوقی مستقل است که با اراده مدعی آن دعوی طرح گردیده، صرفاً با زوال دعاوی اصلی که به سبب استرداد دعوی یا دادخواست زایل گردیده، زایل می‌شود. به عبارت دیگر، قاعده این است که زوال ارادی دعوی، اصولاً به اراده خواهان وابسته است و اراده خواهان دعاوی اصلی بر اراده خواهان دعاوی مرتبط و بالعکس مؤثر نیست، لیکن نباید برخی استثنایها را خصوصاً در دعاوی تبعی و تقویتی مورد بحث، از نظر دور داشت.

۳-۴- توقیف و توقف دادرسی

هرچند گرایش رویه قضایی آن است که توقیف دعاوی تجدیدنظرخواهی به عنوان دعاوی اصلی، موجب توقیف دعاوی طاری مطروحه در مرحله تجدیدنظر می‌شود، این رویه قابل انتقاد است؛ زیرا توقیف دعاوی اصلی موضوع ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، همواره موجب توقیف دعاوی شخص ثالث مطرح شده در مرحله تجدیدنظر نیست، بلکه زمانی توقیف صورت می‌گیرد که رسیدگی به دعاوی ثالث منوط به رسیدگی به دعاوی اصلی باشد. این اقدام رویه قضایی با قسمت اخیر ماده ۱۰۵ قانون در باب جریان دادرسی، حتی در فرض فوت، حجر و زوال سمت یکی از اصحاب دعاوی واحد، در صورت عدم تأثیر نسبت به دیگران و چهره استثنایی توقیف، هماهنگی ندارد، حسب این قسمت از ماده ۱۰۵: «... مگر اینکه فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت» همچنین طرح دعاوی طاری در مرحله تجدیدنظر گاهی ممکن است موجب توقیف دعاوی اصلی تجدیدنظرخواهی شود مانند آنجا که دعوی طاری از صلاحیت دادگاه تجدیدنظر خارج باشد که بایستی در دادگاه صالح اقامه شود که با جمع ماده ۱۷ و ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان توقف دادرسی را استنباط نمود (مهجری، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

۳-۵- تأخیر در رسیدگی به دعوای اصلی

یکی دیگر از آثار طرح دعوای ابتدایی در جریان دادرسی به دعوای اصلی در مرحله تجدیدنظر، ایجاد تأخیر در رسیدگی به دعوای اصلی یا دعوایی است که معد رسیدگی است. قوانین جاری، در این خصوص ساکت است.

به لحاظ نص خاص در مورد بعضی از دعاوی مرتبط مانند دعوای ورود و جلب ثالث و تقابل، رسیدگی توأم به دعوای مرتبط الزامی است و این ارتباط یا اتحاد منشأ و بین دو دعوی، پیوند دائمی ایجاد می‌کند که جز در بعضی موارد خاص، این پیوند از هم گسسته نمی‌شود. به نظر عده‌ای چنانچه دعوای مطرح شده به دعوای اصلی به لحاظ وجود نقص در دادخواست، معد رسیدگی نباشد و یا به هر علت دیگر از جمله عدم فرصت و مهلت کافی برای ابلاغ در تعیین جلسه رسیدگی و... امکان این رسیدگی وجود نداشته باشد، دادگاه تجدیدنظر مکلف خواهد بود که رسیدگی به دعوای اصلی را تا تکمیل شدن دادخواست دعوی بدوی و یا فراهم شدن زمینه ابلاغ نسخه ثانی دادخواست و ضمایم به تأخیر بیندازد (مقصود پور، ۱۳۸۹: ۳۵۱). لیکن نظر مخالف هم در این خصوص ابراز شده، مبنی بر اینکه اگر دادخواست ثالث ناقص باشد مجوزی برای متوقف ساختن دعوای اصلی تا رفع نقص از دادخواست ثالث وجود ندارد؛ زیرا اگرچه دو دعوی مقتضی رسیدگی توأمان است، توقف دادرسی دعوای اصلی برای تکمیل دادخواست ناقص با فلسفه رسیدگی توأمان که تسریع در دادرسی است، سازگاری ندارد (زراعت، ۱۳۸۴: ۴۹۶). اداره حقوقی نیز در تأیید نظریه اخیر اعلام نموده: «چون برطبق مواد ۸۵ و ۱۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی (۵۴ قانون کنونی) تا وقتی دادخواست تکمیل نشود، هم‌عرض پرونده کامل مطروحه در دادگاه قرار نمی‌گیرد. بنابراین، در مانحن‌فیه، دادخواست ناقص که از طرف صاحبان سهام به‌عنوان ورود ثالث در روز جلسه رسیدگی تقدیم می‌شود، به لحاظ وجود نقص با پرونده اصلی توأم نمی‌شود و جریان رسیدگی پرونده اصلی به این جهت متوقف نمی‌گردد» (زراعت، ۱۳۸۷: ۴۹۷) هر چند رویه اغلب محاکم تجدیدنظر، همان اعتقاد و نظریه اول می‌باشد، لیکن چه‌بسا بنا به جهاتی که سابقاً در قسمت تشریفات دادخواست ورود ثالث بیان شد و اینکه در صورت نقص دادخواست بدوی و طاری، بایستی در مرحله نخست رفع نقص انجام شود و در صورت عدم رفع نقص چنین دادخواستی رد شود و نمی‌تواند این دادخواست ناقص همراه با دادخواست کامل تجدیدنظرخواهی توأم رسیدگی و یا اینکه در صورت عدم رفع نقص، همچنان پرونده اصلی معطل بماند.

۳-۶- از حیث قابلیت اعتراض و فرجام‌خواهی

طرح بدوی دعوای در مرحله تجدیدنظر موجب یک‌مرحله‌ای شدن رسیدگی و حذف و محرومیت یک مرحله از رسیدگی خواهد شد. هر چند نسبت به برخی دعاوی مزبور حذف مرحله دوم نتیجه اقدام خود شخص می‌باشد از جمله در ورود ثالث. به‌طور کلی، به‌جز در موضوعاتی که دعوی رسیدگی

شده در دادگاه تجدیدنظر به عنوان دعوی ابتدایی، از مصادیق ماده ۳۶۸ قانون که قابلیت فرجام‌خواهی داشته باشد، دیگر دعاوی‌ای که از مصادیق این ماده خارج باشند، دیگر قابلیت شکایت از آراء مشمول آن‌ها نبوده و رأی دادگاه تجدیدنظر، همانند رأی دعوی اصلی که به عنوان تجدیدنظرخواهی رسیدگی شده است قطعی می‌باشد.

البته ممکن است که هم دعوی اصلی (دعوی تجدیدنظرخواهی) و هم دعوی طاری مطرح شده در مرحله تجدیدنظرخواهی (دعوی ابتدایی) هر دو از موضوعات و خواسته‌هایی باشند که رأی صادره قابلیت فرجام‌خواهی داشته باشد؛ مثلاً موضوع دعوی رسیدگی شده به عنوان تجدیدنظرخواهی، اصل نکاح یا طلاق باشد و دعوی مطروحه از سوی ثالث، اثبات نسب. در این صورت، شکی نیست که رأی دادگاه تجدیدنظر در هر دو قسمت قابلیت فرجام داشته و بدون هیچ تردیدی قابلیت طرح در دیوان عالی کشور را از باب فرجام‌خواهی دارد. لیکن جایی که دعوی تجدیدنظر قابلیت فرجام‌خواهی داشته باشد یا دعوی ثالث مطروحه در مرحله تجدیدنظر جزو موارد قابل فرجام نباشد و یا برعکس آن، وضعیت چگونه است؟ به عبارت دیگر، آیا قابلیت فرجام‌پذیری یک دعوا در حین صدور رأی در دادگاه تجدیدنظر به دعوی دیگر که این قابلیت را ندارد تسری پیدا می‌کند یا خیر؟

قوانین ما در این مورد ساکت است. برخی نویسندگان معتقدند که اگر دعوی اصلی قابل فرجام باشد ولی دعوی مرتبط یا بدوی مطرح شده، قابل فرجام نباشد و دادگاه با پذیرش دعوی اصلی، دعوی مرتبط را مردود اعلام و طرف را محکوم کند، محکوم‌علیه حق فرجام‌خواهی دارد و دلیل این نتیجه را ارتباط کامل دو دعوی دانند و معتقدند که اگر بپذیریم که معنای ارتباط دو دعوا، میان دو دعوا، تأثیر صدور حکم در هر یک از آن دو بر دعوی دیگر است و این ملازمه، امکان اعتراض به رأی فرجام‌ناپذیر را به تبع اعتراض به رأی فرجام‌پذیر توجیه می‌کند (غمامی، ۱۳۸۳: ۲۴۳) لیکن عده‌ای دیگر معتقدند که در صورتی که دادخواست دعوی متعدد مطرح شده و مورد رسیدگی قرار گرفته باشد، قابلیت تجدیدنظر هر دعوا با توجه به نوع دعوا با میزان خواسته‌های همان دعوا معین می‌گردد. بنابراین، نه تنها بهای خواسته‌های دعوی متعدد جهت تعیین قابلیت تجدیدنظر جمع نمی‌گردد، بلکه قابلیت تجدیدنظر هر دعوا در این خصوص اثری بر دعوی دیگر ندارد (شمس، ۱۳۸۶: ۳۲۲). کمیسیون مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در این مورد چنین اظهار نظر نموده است: «دعوی تخلیه از عین مستأجره و دعوی اجرت‌المثل دو دعوی جداگانه می‌باشد و اگر دادگاه با رعایت ماده ۶۵ قانون به هر دو دعوا ضمن یک دادرسی رسیدگی نموده، حکم صادر کند، قابل تجدیدنظر بودن حکم دادگاه در یک دعوا تأثیری در دعوی دیگر نخواهد داشت» (باقری؛ ۱۳۸۹: ۱۱۲).

به نظر می‌رسد در این گونه موارد قابلیت فرجام‌خواهی هر کدام از دو دعوی اصلی یا بدوی، بر دیگری نیز تأثیر می‌نهد و هر دو عنوان قابلیت فرجام‌خواهی را خواهد داشت. لذا نظر گروه اول با

فلسفه رسیدگی توأم به دعوای مزبور سازگارتر است؛ زیرا چنانچه مرجع رسیدگی به دلیل وجود ارتباط یا با تجویز قانونی، دعوای مزبور را با هم تجمیع نموده باشد، این پیوند تا زمانی که بیم صدور آرای متعارض وجود دارد می‌بایست باقی بماند. در غیر این صورت، چنانچه به علت عدم قابلیت فرجام‌پذیری یکی از دعوای، قائل به گسستن این پیوند شویم، چه‌بسا رأیی که در مرحله تجدیدنظر یا فرجام صادر شده، با رأی دیگری که در مرحله نخستین یا تجدیدنظر قطعی شده تعارض داشته باشد. ازسوی دیگر، می‌توان به وحدت ملاک از بند ج ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان داشته: «حکم راجع به متفرعات دعوی در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی قابل تجدیدنظر باشد» استناد نمود و بیان کرد که چنانچه دعوای ای را که در مرجع تجدیدنظر به تبع دعوای اصلی طرح می‌شوند، جزو توابع و متفرعات دعوای اصلی بدانیم، همچنان که کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی بیان داشته که: «... بنابراین، چنانچه دادخواست پژوهشی تقدیم شده و علاوه بر آن دعوی جلب ثالث هم مطرح گردد، دعوی جلب در مرحله پژوهش از فروع دعوای اصلی است...» (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۱۹۸). با این وصف، قابلیت فرجام‌خواهی هر کدام بر دیگری تأثیر دارد رویه قضایی موجود در دادگاه‌های تجدیدنظر نیز بر همین منوال است (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷: ۲۳۳).

اداره حقوقی قوه قضایی نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۱۱۹-۸۲/۲/۱۲ بر خلاف نظر سابق خود بیان نموده: «با عنایت به تعریف که در ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی از دعوای طاری شده و ویژگی دعوای مزبور و مرتبط بودن آن با دعوای اصلی یا دارای یک منشأ بودن آن با دعوای اصلی می‌باشد، چنانچه به تشخیص دادگاه شرایط قانونی رسیدگی توأم به هر دو دعوای اصلی و طاری فراهم باشد، قابلیت تجدیدنظرخواهی دعوای طاری به دعوای اصلی که دعوی اخیر کمتر از سه میلیون ریال تقویم شده، تسری پیدا می‌کند و دعوای اصلی به تبع دعوای طاری قابل تجدیدنظر خواهد بود» (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۲۰۳). نکته دیگری که لازم است در اینجا بیان شود، مهلت فرجام‌خواهی در دعوای اصلی و بدوی مطرح شده در تجدیدنظر است (در صورت قابل فرجام بودن)؛ چون در این دعوای احتمالاً خواندگان متعدد می‌باشند و نظربه اینکه ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته که: «چنانچه در یک دعوای خواندگان متعدد باشند، طولانی‌ترین موعده که در مورد یک نفر از آنان رعایت می‌شود شامل دیگران نیز خواهد شد» لذا مستفاد از ملاک این ماده می‌توان گفت، مهلت فرجام‌خواهی در دعوای موردنظر بر هم مؤثر بوده و آخرین مهلتی که در مورد یک نفر رعایت می‌شود شامل دیگران نیز می‌گردد.

نتیجه‌گیری

۱- در مورد شمول قواعد دعوای طاری موردنظر قانونگذار در مرحله تجدیدنظر می‌توان گفت: دادرسی عادلانه و قضای شایسته، وجود مراحل مختلف دادرسی در هر نظام حقوقی مترقی را توجیه

می‌کند. طرح دعاوی بدوی در تجدیدنظر هر چند احتمال تضییق و محدودیت دفاع و محدودیت اصل تناظر را فراهم می‌سازد، ضرورت احتراز از صدور احکام متعارض و پیشگیری از اتلاف وقت و هزینه و سایر اهداف و مزایای پیش‌بینی شده در جهت دادرسی عادلانه و قضای شایسته موجب شده، قانونگذار مقرراتی وضع کند تا اهداف مذکور را تضمین نماید. وضع قواعد مربوط به طرح دعاوی در هر کدام از مراحل دادرسی و پیش‌بینی طرح برخی از دعاوی طاری در مرحله تجدیدنظر که بتواند ماهیتاً و به صورت ابتدایی و به‌عنوان استثنا بر اصول و قواعدی از جمله: «منع ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر»؛ «منع دخالت اشخاصی غیر از طرفین دعوی بدوی در مرحله مزبور»؛ «دورج‌های بودن رسیدگی ماهیتی به هر دعوی» و همچنین «ممنوعیت رسیدگی به دعوایی که در مرحله نخستین رسیدگی ماهوی نشده» در این جهت و به‌منظور رسیدن به اهداف فوق می‌باشد.

۲- دادگاه تجدیدنظر و دادرسان این دادگاه فقط در حدودی که در مرحله بدوی رسیدگی شده و ماهیتاً مورد حکم قرار گرفته، می‌توانند وارد شوند و نمی‌توانند فراتر از آن قدم گذارند. لیکن به تجویز قانونگذار گاهی از این اصول و قواعد، عدول شده و دعاوی بدوی در مرحله تجدیدنظر را قابل طرح دانسته است. طرح برخی دعاوی طاری مصداق دعاوی مذکور می‌باشد. البته دعاوی دیگری همچون اعتراض ثالث به رأی قطعی و شکایت و ابطال رأی داور هم می‌تواند از مصادیقی دیگر باشد.

۳- طرح نخستین دعاوی مدنظر در دادگاه تجدیدنظر موجب تأثیرپذیری متقابل این دعاوی و طواری آن با دعاوی اصلی مطروحه در برخی جهات می‌شود که این تأثیرپذیری یا به جهت ارتباط و وحدت منشأ و رسیدگی توأمان و تأثیر حکم هر کدام بر دیگری و یا به علت عالی بودن مرجع تجدیدنظر در رسیدگی‌های مزبور و یا نهایتاً حکم قانونگذار و تجویز قانون می‌باشد.

۴- مرحله تجدیدنظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می‌باشد. این مرحله نیز همانند مرحله بدوی ظرف زمانی متعارفی را در برمی‌گیرد و به‌منظور دادرسی عادلانه باید مقررات مربوط به تجمیع دعاوی و طرح دعاوی مرتبط در این دادگاه نیز همانند مرجع بدوی عمل شود و دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند این مقررات را در خصوص موارد مذکور نادیده بگیرد و به هر عنوان از رسیدگی به دعاوی‌ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است، سرباز زند و اظهار نظر نکند.

پیشنهادها

۱- طبق آنچه در بند ۱ بیان شد پیشنهاد می‌گردد: باتوجه به پراکندگی و تعدد مقررات و قواعد مربوط به طرح برخی دعاوی که ابتداء ساکن می‌تواند در تجدیدنظر مطرح شود و اینکه ظاهر و اصل بر عدم‌پذیرش دعاوی بدوی در تجدیدنظر است، نیاز است قواعدی اختصاصی و در فصلی از آیین دادرسی مدنی به بیان مقررات مربوطه به این موضوع پرداخته شود، به‌نحوی که ابهامات موجود

درمورد مبانی، ماهیت، ضوابط طرح این دعاوی، قلمرو حاکمیت و شیوه دادرسی آن در این مرحله از دادرسی را برطرف سازد.

۲- باتوجه به حذف اصل رسیدگی دودرجه‌ای موضوع ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ش. در قانون آیین دادرسی مدنی فعلی (۱۳۷۹ش.) و اینکه قانونگذار درخصوص پذیرش اولین و مهم‌ترین اثر این اصل که همان تجدیدنظرپذیری آراء بوده، دچار تردید نامعقول گشته و درعین بیان اینکه اصل بر قطعیت آراء است، موارد تجدیدنظرپذیری آراء را توسعه و به نحو تخصیص اکثر رسانده و از آنجا که احکام صادره دادگاه‌ها تا آنجا که ممکن است، باید با واقع منطبق و صحیح باشد و برای رسیدن به این مقصود، نیاز است که برای هر دعوی، دو مرحله رسیدگی در نظر گرفته شود، و ازسویی، لازمه رسیدگی عادلانه آن است که دادرسی در زمان معقول و متعارف انجام شود و برای جمع بین این موضوعات رسیدگی در دودرجه و نه بیشتر، لازم بوده و نیاز است که این ایراد مرتفع شده و قانونگذار همانند قانون سال ۱۳۱۸ش. صراحتاً این موضوع را موردپذیرش قرار دهد.

۳- پیشنهاد می‌شود هزینه دادرسی در دعاوی موردنظر این تحقیق به علت بدوی بودن و طاری بودن این دعاوی و به علت رسیدگی یکجا و توأمان که موجب وقت و هزینه کمتر دادگستری می‌شود کمتر از هزینه دادرسی دعاوی اصلی باشد.

۴- از آنجا که در قانون آیین دادرسی مدنی، درمورد امکان یا عدم امکان صدور دستور موقت (دادرسی فوری) ازسوی دادگاه تجدیدنظر، صریحاً اظهارنظر نشده، لذا مناسب است که به عنوان تبصره‌ای الحاقی به ماده ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی قید شود که: «عدم درخواست دستور موقت یا رد آن در مرحله بدوی مانع درخواست متقاضی در مرحله تجدیدنظر نخواهد بود». ضمن اینکه تکلیف عدم ضرورت موافقت رئیس حوزه قضایی در تأیید دستور موقت صادر از این مرجع، باتوجه به قطعی بودن آرای تجدیدنظر نیز باید منعکس شود.

منابع

کتاب‌ها

- ۱- باقری، غلامرضا، (۱۳۸۹ش.): دعاوی مرتبط در حقوق ایران، انتشارات جاودانه جنگل، تهران.
- ۲- حیاتی، علی عباس، [بی تا]: شرح قانون آیین دادرسی مدنی، انتشارات معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، تهران.
- ۳- سماواتی، حشمت‌الله، (۱۳۸۸ش.): بررسی و تحقیق پیرامون اعسار نظری، کاربردی و تطبیقی، نشر خط سوم، تهران.
- ۴- شمس، عبدالله، (۱۳۸۶ش.): آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد سوم، انتشارات دراک، تهران.
- ۵- _____، (۱۳۸۶ش.): آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد دوم، انتشارات دراک، تهران.
- ۶- _____، (۱۳۸۶ش.): آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد نخست، انتشارات دراک، تهران.
- ۷- غمامی، مجید؛ محسنی، حسن، (۱۳۸۶ش.): اصول آیین دادرسی فراملی، نشر میزان، تهران.
- ۸- فلاح، محمدرضا، (۱۳۸۹ش.): دستور موقت (دادرسی فوری) در قانون و رویه قضایی، انتشارات جنگل جاودانه، تهران.
- ۹- کریمی، عباس، (۱۳۸۷ش.): ادله اثبات دعوی، نشر میزان، تهران.
- ۱۰- متین دفتری، احمد، (۱۳۸۱ش.): آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۱، انتشارات مجد، تهران.
- ۱۱- _____، (۱۳۸۱ش.): آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، انتشارات مجد، تهران.
- ۱۲- محسنی، حسن، (۱۳۸۹ش.): اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران.
- ۱۳- معاونت آموزش قوه قضائیه، (۱۳۸۷ش.): نگرشی کاربردی به دستور موقت، نشر قضا، قم.
- ۱۴- مقصودپور، رسول، (۱۳۸۹ش.): دعاوی طاری و شرایط اقامه آن، انتشارات مجد، تهران.
- ۱۵- مهاجری، علی، (۱۳۸۷ش.): مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، انتشارات فکرسازان، تهران.

- ۱۶- _____، (۱۳۸۷ش.): مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، انتشارات فکرسازان، تهران.
- ۱۷- _____، (۱۳۸۷ش.): مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، انتشارات فکرسازان، تهران.

مقالات و پایان نامه‌ها

- ۱۸- پورطهماسبی فرد، محمد؛ محسنی، حسن، (۱۳۸۴ش.): «اصل تسلط طرفین دعوی بر جهات و موضوعات دعوی». مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۱، شماره پیاپی ۱۹۰، ۵۳-۷۷.
- ۱۹- پوراستاد، مجید، (۱۳۸۷ش.): «اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی». فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳، ۹۷-۱۲۵.
- ۲۰- حسینی، سیدمحمد، (۱۳۸۰ش.): «مداخله شخص ثالث در دادرسی». مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۶، ۱۳-۴۸.
- ۲۱- طیبی، داود، (۱۳۸۶ش.): «رسیدگی بدوی به دعوای اصلی بدون اعتنا به دعوی مطرح شده متقابل یا دعوی مطرح شده مرتبط با دعوای اصلی». نشریه پیام آموزش، معاونت آموزش قوه قضائیه، سال پنجم، شماره ۳۰، ۱۳۸-۱۴۳.
- ۲۲- غمامی، مجید؛ محسنی، محسن، (۱۳۸۵ش.): «اصول تضمین کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴، ۲۶۵-۲۹۶.
- ۲۳- غمامی، مجید، (۱۳۸۳ش.): «دعوای متقابل». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۶، ۲۱۹-۲۴۲.
- ۲۴- کریمی، علی اصغر، (۱۳۷۷ش.): «تجمیع دعوای مرتبط و لزوم رسیدگی به آنها در دادگاه واحد». مجله دیدگاه‌های حقوقی، شماره‌های ۱۱-۱۰، ۸۱-۹۴.
- ۲۵- محسنی، حسن، (۱۳۸۶ش.): «نظام‌های دادرسی مدنی». فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۱، ۸۱-۱۱۵.
- ۲۶- محمدی، سام؛ محمدزاده، علی، (۱۳۸۸ش.): «تأثیر زوال دعوای اصلی بر دعوای متقابل». فصلنامه حقوق، دوره ۳۹، شماره ۴، ۳۶۱-۳۸۱.
- ۲۷- معاونت آموزش دادگستری تهران، (۱۳۸۶ش.): (به‌اهتمام محمدرضا زندی)، ماهنامه قضاوت، سال سوم، شماره ۲۴، ۳۴-۴۱.

مجموعه‌ها و فرهنگ‌ها

- ۲۸- ایرانی ارباطی، بابک، (۱۳۸۶ش.): مجموعه نظرهای مشورتی حقوقی، جلد اول، انتشارات

مجدد، چاپ سوم.

- ۲۹- بازگیر، یدالله، (۱۳۸۱ش.): تشریفات دادرسی مدنی در آیین آرای دیوان عالی کشور، جلد دوم، انتشارات فردوسی، تهران.
- ۳۰- _____، (۱۳۸۹ش.): آرای دیوان عالی کشور در امور حقوقی، چاپ اول، انتشارات جاودانه، تهران.
- ۳۱- زراعت، عباس، (۱۳۸۴ش.): قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، نشر خط سوم، تهران.
- ۳۲- زندی، محمدرضا، گزارش نشست‌های قضایی استان تهران، پرسیش ۲۹۶، ماهنامه قضاوت (آموزش دادگستری استان تهران). سال سوم، شماره ۲۴، ص ۴۵.
- ۳۳- کریم‌زاده، احمد، (۱۳۷۸ش.): نظارت انتظامی در نظام قضایی، جلد دوم، انتشارات روزنامه رسمی، تهران.
- ۳۴- متین‌دفتری، احمد، (۱۳۸۱ش.): مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، انتشارات رهام.
- ۳۵- معاونت آموزش دادگستری تهران، (۱۳۸۶ش.): مجموعه دیدگاه‌های حقوقی و قضایی قضات دادگستری تهران، جلد هفتم، نشر اشرافیه.
- ۳۶- معاونت آموزش قوه قضائیه، (۱۳۸۷ش.): رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه تجدیدنظر استان (حقوقی)، جلد ۴۷، انتشارات جنگل، تهران.
- ۳۷- _____، (۱۳۸۹ش.): تشریفات دادرسی رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، انتشارات جنگل جاودانه، تهران.
- ۳۸- _____، (۱۳۸۶ش.): مجموعه نشست‌های قضایی و آیین دادرسی مدنی، ۴ جلدی، نشر قضا، قم.
- ۳۹- _____، (۱۳۸۷ش.): رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه تجدیدنظر استان (حقوقی)، جلد ۴۸، انتشارات جنگل، تهران.
- ۴۰- _____، (۱۳۸۷ش.): نگرشی کاربردی به دستور موقت، نشر قضا، قم.
- ۴۱- _____، (۱۳۸۸ش.): اختلاف‌نظرهای قضایی در مسائل آیین دادرسی مدنی، نشر قضا، قم.
- ۴۲- _____، (۱۳۸۷ش.): رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه تجدیدنظر استان (حقوقی)، جلد ۴۹، انتشارات جنگل، تهران.